

● قرن من

● گوینتر گراس

● برگردان: کامران جمالی

● انتشارات کاروان

● چاپ اول ۱۳۸۳ - ۵۰۵ ص

۲۸۹

دامنه بحث پیرامون اهمیت ترجمه بسیار گسترده است. به ویژه ترجمه به زبان فارسی که با وجود گذشته باشکوهش در عرصه‌های علمی و فرهنگی، چند قرن است که از همگامی با فرهنگ جهانی بازمانده و از نفوذ و اعتبارش به شدت کاسته شده است. این خمودگی علمی - فرهنگی سبب شده است که امکانات بالقوه و قابلیت‌های زبان فارسی بکار گرفته نشود و مهجورتر شود. بنابراین در غیاب و یا ضعف عوامل و عناصر فرهنگ‌ساز - فیلسوف، جامعه‌شناس، عالم و... - حجم عمده انتقال دانش‌های نوین و سهمی از گسترش زبان بر عهده مترجم است.

نویسنده این سطور البته قصد ورود به این مبحث تخصصی را ندارد. اما دلزدگی از ترجمه‌های نارضا و لذت بردن از ترجمه خوب - که همچنان کمیاب است - دیگر مربوط به حوزه‌های تخصصی نیست.

در سرزمین ما این نقش یاد شده مترجم موجب می‌شود که افراد بی‌صلاحیت زیادی جادو شوند و قدم به این حیطة حساس بگذارند و گاه ترجمه‌هایی ارایه دهند که اگر هم من در آوردی نباشد با اصل آن بسیار بیگانه و کمترین ضررش هدر رفتن وقت و انرژی من خواننده است. (می‌دانم که این جمله آنقدر تکرار شده است که بصورت کلیشه در آمده است.) دامنه بحث در این زمینه هم، بسیار گسترده است. انبوه‌های از کتابهای ترجمه و چاپ شده شاهد ادعای ماست.

اینجا صحبت اما از ترجمه‌های کمیاب است.

همه کسانی که حتی فقط از دور دستی در ترجمه دارند بر این باورند که ترجمه یک رمان دوست صفحه‌ای به مراتب ساده‌تر از ترجمه دوست صفحه داستان کوتاه است. در رمان پس از چند ده صفحه ترجمه، یک مترجم ورزیده، دیگر با فضای رمان درگیر شده است و بقیه صفحات با مشکل کمتری به زبان مقصد بازگویی می‌شود. و باز مترجمین خوب معتقدند که زبان مبدا در ترجمه مشکل ثانوی است، زبان مقصد مشکل اصلی است و بهترین ترجمه از آن کسانی است که به هر دو زبان مبدا و مقصد مسلط‌اند و در هر دو حوزه فرهنگی زبان مبدا و مقصد زندگی می‌کنند و با آخرین تحولات زبانی این دو فضا به خوبی آشناینند. آقای کامران جمالی مترجم کتاب «قرن من» از این دسته مترجمان کمیاب‌اند. کتاب قرن من - که ترجمه فارسی آن به مترجمی کامران جمالی تازگی به بازار آمده - حاصل ده‌ها سال تجربه بزرگترین نویسنده زنده آلمانی زبان است. او عنوان پرمدعایی برای کتابش برگزیده است. در خوانش کتاب خواهیم دید که از پس آن نیز برآمده. این نویسنده ضمن داشتن نثری بسیار زیبا و پرصلابت به سخت‌نویسی نیز شهرت دارد. مترجم در مقدمه کتاب به درستی یادآوری می‌کند که: «گوتتر گراس نویسنده‌ای به غایت سخت‌نویس، در نثر او گاه جمله‌ی پایه در ابتدای صفحه و جمله‌ی پیرو در انتهای آن قرار دارد، گاه نهاد در صفحه‌ای است و گزاره در صفحه‌ی بعد. نحو ویژه‌ی زبان آلمانی گستره‌ای فراخ برای این زبان آوری‌ها در اختیار نویسنده‌ی ورزیده قرار می‌دهد. برای مثال داستان ۱۹۵۹ ظاهراً تنها از یک «جمله‌ی کلی» تشکیل می‌شود، به عبارت دیگر علامت نقطه فقط یک بار - پس از آخرین واژه داستان - بکار می‌رود. اگر قرار بر این باشد که جمله‌ها را بشکنیم و از یک جمله چند جمله بسازیم، دیگر گوتتر گراس را ترجمه نکرده‌ایم، گرچه تلاقی نحو دو زبان برگردان کلیه‌ی سخت‌نویسی‌ها را نیز ناممکن می‌کند. پس تا جایی که نحو زبان فارسی امکان برگردان زبان‌ورزی‌های نویسنده را در اختیار من قرار می‌داد، سبک نویسنده را رعایت کرده‌ام.» (ص ۱۲)

این کتاب شامل صد داستان است که ظاهراً کوچک‌ترین ربطی به یکدیگر ندارند، اما در واقع امر این کتاب بدون هر کدام از این داستانها، خصوصاً داستانه‌ی حساس آن، کتابی است ناقص روایت رنج درون مایه اصلی این کتاب است. جنگ، آوارگی، خفقان سیاسی، فقر و... اما هر از گاهی زنگ تفریحی نواخته می‌شود: پیشرفت‌های علمی، مسایل هنری و ورزشی و دیگر امور غیر سیاسی.

این موضوعات متنوع، اما، در کلیت خود کتاب، راستایی واحد می‌یابد، و این جنبه‌های گوناگون واقعیت در روند تغییر راوی‌های داستان‌ها از اندامی یگانه برخوردار می‌شوند. بدون



● گولتر گراس

احساسات نوستالژیک و یا پرگویی‌های نفس‌گیر.

گولترگراس، شاعر هم هست و گاه در بعضی از داستانهای این کتاب نقش شعر کلیدی است. بدون درک این شعرها، خواننده نمی‌تواند به درک فضاهاى مورد نظر نویسنده نایل شود.

خوشبختانه مترجم «قرن من» از شاعران توانای نسل خود است و با ترجمه دقیق و روان و وفاداری به اصل شعرها خواننده را دقیقاً در متن رویدادهای مورد نظر نویسنده قرار می‌دهد. او اشعار موزون و با قافیه را به همین ترتیب به فارسی بازسرایى می‌کند و شعرهای بدون قافیه را بدون قافیه. به چند نمونه دقت کنید:

در دهه هفتاد در جمهوری دمکراتیک آلمان برنامه‌ای برای کودکان پخش می‌شد که محبوب‌ترین برنامه کودکان در هر دو آلمان بود و هنوز هم هست. این برنامه به این شکل بود و هست که پیرمردی عروسکی با هلی‌کوپتر بر زمین می‌نشیند و می‌گوید:

«بچه‌ها! گوش‌تان اگر تیز است

(صفحه ۱۳۶)

من زبانم ز قصه لبریز است»

و با نشان دادن داستان کوتاهی به شکل کارتون، به چشم بچه‌ها خواب می‌پاشد و با همان هلی‌کوپتر باز می‌گردد. می‌دانیم که شعر کودک بدون قافیه سروده نمی‌شود. مترجم، این شعر کودک را که در آلمان ورد زبان کودکان است طوری به شعر در آورده که گویی بخشی از

توضیحات من است: سهل و ممتنع.

در اواسط جنگ جهانی اول ترانه‌ای ورد زبان سربازان خسته از جنگ بود که مشهورترین بیت آن زیر است:

«مرگ بر روی زین اسب سیاهی است

بر سر او به رنگ تیره کلاهی است.»

ترجیع شعر آن ترانه این بود:

«در فلائید زن مرگ می‌تازد

بخت بیدار چهره می‌بازد»

(صفحه ۷۸)

اگر این ترانه ناموزون و بی‌قافیه ترجمه می‌شد، نمی‌توانست رنجی را که سربازان متحمل شده‌اند بازگو کند.

بخشی از - شاید - مشهورترین شعر برشت که در زبان اصلی فاقد قافیه است، از داستان ۱۹۵۶ نقل می‌شود:

ای شمایان! که سر، فراز آرید

از دل موج - موج طوفانی

که فرو خورد هستی ما را -

کاستی‌های ما چو برشمرد

هم از آن روزگا ز ظلمت نیز

یاد آرید

یاد از آن دوران

که شما - بخت یار - از آن رستید

(صفحه ۲۷۵ و ۲۷۶)

اما اشعار فولکلوریک در این کتاب به طرز دیگری ترجمه شده است. این اشعار در متن اصلی گاه به شکل شعری که برای بازی کودکان نوشته شده است عرضه می‌شود و مترجم هم سعی کرده است با رعایت وزن و قافیه شکل بازی کودکان - که در آن شرکت‌کنندگان در بازی‌گاه حذف می‌شوند - حفظ شود. شعری که نقل می‌شود به سالهای تورم وحشت‌ناک ۱۹۲۳ در آلمان باز می‌گردد، سالی که برای یک بشقاب آتش باید چند میلیون مارک پرداخت می‌شد:

«یکوی و دو، چار تا و پنج میلیونه.

مادر من کارش عدس پزونه.

نیم کیلوی ش ده میلیون می‌ارزه.

(در صفحه ۱۲۲)

هر کی که روغن نداره بیرونه!»

این هم، آوازی که فقرا برای تسلی خود می خواندند («گولدن» واحد پول بود):

«ماه مه وقتی بیاد

گره‌ی زندگی تو وامیشه

(صفحه ۴۷۸)

هر یکی گولدن تو دو تا میشه.»

اشعاری که در این کتاب نقل می شود کم نیست. به این دلیل معتقدم مترجم چنین کتابی باید شاعر هم باشد.

و اما در بخش نثر هم زبان شخصیت‌ها به شدت متغیر و گوناگون است. زن یک کارگر با لحنی بی‌پیرایه و حرفهایی ساده، طنزگزنده یک کم‌دین، غرور جریحه‌دار شده یک افسر جوان ناسیونالیست و... لحن و ادبیات متفاوتی دارند و مترجم با مهارت آنها را به فارسی برگردانده است. بچند نمونه دقت کنید:

قهرمان داستان ۱۹۱۰ زنی است به نام برتاخیکی. او زن مهربان و چاقی است که همراه همسرش در خانه‌های سازمانی زندگی می‌کند. همسر برتا تا قبل از قطع پایش - در اثر مصدومیت‌های ناشی از جنگ - از کارگران توپ‌ریزی کارخانه کروپ است. کارگران نام توپی را که در آن زمان می‌ریختند، به دلیل شباهت‌هایش به اندام برتا، به شوخی برتاخیکی نهاده بودند. این نام در تاریخ ادوات جنگی بر روی این نوع توپ مانده است. برتاخیکی می‌گوید: «... اول همه ریخته‌گرهایی که تو خونه‌های سازمانی بودن این اسم رو از خودشون در آوردن، آخه من اونجا - راستش - از همه چاق‌تر بودم. اصلاً از این که اسمم همه جا سر زیونا افتاده بود خوشم نمی‌اومد، با این که «کوبیس» عزیزم دلداریم می‌داد که: بابا شوخی می‌کنن....»

..... جنگ که شد برتاخیکی شون تو زرد از آب در او مد. هر دفعه که گلوله‌ها، دوباره، به این طرف و اون طرف هدف می‌خورد، فرانسویا غش غش می‌خندیدن. آخ شوهرم که این یارو - لودن دورف - آخرین روزهای جنگ با فراخوان افراد مسن پاش رو توی جنگ باز کرد و حالا دیگه پا نداره (واسه همین دیگه نمی‌تونیم تو خونه سازمانی باشیم و یه لونه‌ی سنگ کرایه کردیم و داریم از یه ذره پس‌اندازمون زندگی می‌کنیم) همیشه به من میگه: بی خیال برتا! از من پیرسی هنوز یه پرده گوشت جا داری.....» (ص ۵۸)

در داستان ۱۹۸۳ «فرانس یوزف اشتراوس» را می‌بینیم. نویسنده، این رقیب سیاسی حزب سوسیال دموکراسی و سیاست مدار محافظه کاری را که متهم به ارتشاء و زد و بندهای پنهانی است، از زبان یکی از کم‌دین‌های کاباره‌ها که برنامه سیاسی اجرا می‌کند، این گونه تحقیر می‌کند:

«دیگه مٹ اون گیرمون نمی‌آد. از وقتی که ریق رحمت رو سر کشید - کجا؟ -

تو عرق فروشی مرده شور خونه، و هم پیاله‌ش، صادرکننده‌ی گوشت، پنیر، و آبجو هم رفت

قرن

برگردان کامران جمالی



و حالا... ای وای! چقدر جاش برای ما خالی یه! اشتراوس، فرانتس ژوزف، نون بیار و الهام بخش مقدس ما فکاهه پردازهای حرفه‌ای که دیگه به مرز بازنشستگی رسیدیم. حرکات مشکوک تو چقدر برای ما نون کرد... لاس خشکه‌هات با دیکتاتورهای همه دنیا... همهش بهترین برنامه‌های ما رو ساخت. آخه کاباره‌ی سیاسی آلمان همیشه در حال آماده باش بود تا به اپوزیسیون تحت فشار خدمت کنه و باری از دوشش برداره. تا جایی که با تو طرف بودیم - ای مردی که کلهت بدون میان میانجی‌گری کردن به شانه‌هات چسبیده بردا -» (صص ۲۰۳، ۲۰۴) در داستان ۱۹۲۴ یک نظامی ناسیونالیست و جوان آلمانی باید یک کشتی هوایی (= سپلین) را که خود از سرنشینان آن است، بعنوان غرامت جنگی به ایالات متحده تحویل دهد. تحویل این کشتی برای افسر جوان «لکه ننگ» محسوب می‌شود. او در طول سفر از آلمان به آمریکا با درون خود در جدال است و می‌خواهد این لکه ننگ را با انفجار کشتی هوایی از دامان خود و ملتش پاک کند. اینجا با زبانی کاملاً متفاوت با هر چه قبلاً خوانده‌ایم روبه‌رو می‌شویم.

«..... هنگامی که در نزدیکی سواحل «کاپ اورنگال» با ضروری زمین‌کوب به نبرد پرداختیم و سفینه‌ی ما به گونه‌ای محسوس به گندی گراییده بود، در آن هنگام که هر کس تمام تلاش‌اش معطوف به حفظ مسیر بود و ارتشی‌ها اجباراً دقت خود را تنها برای جهت‌یابی صحیح به کار

گرفته بودند، آری در آن هنگام فرود ضربه‌ای کار ساز امکان‌پذیر می‌بود؛ فقط اگر مخازن سوخت را به بیرون پرتاب می‌کردیم و فرودی پیش هنگام را موجب می‌شدیم. هنگام پرواز بر فراز «ازورن» یک بار دیگر وسوسه شدم. روز و شب مرا تردید فرا گرفته، دودلی احاطه کرده بود و بدنبال موقعیتی مناسب بودم... چه عاملی مرا به تردید وا داشته بود! آن چه مسلم است ترس نبود. مگر نه آنکه من در جریان جنگ‌های هوایی در آسمان لندن، به محض آن که کشتی هوایی ما در پرتو نورافکنهای دشمن قرار می‌گرفت، در مسیر آتش مداوم آن‌ها قرار داشتیم؟ نه من احساسی به نام هراس را نمی‌شناختم. تنها چیزی که مرا فلج کرده بود - اما نه قانع - خواستِ دکتر اِکِنر بود...»

سال ۱۹۵۶ از سوی راوی داستان که خود نویسنده است «سال عزادار» خوانده می‌شود. در این سال «غول‌های ادب دو آلمان» برتولت برشت و گوتفردیدین می‌موند. نویسنده که یکبار این دو را از دور دیده است دیدار خود را اینگونه توصیف می‌کند:

«..... من کم‌ترین کاملاً اتفاقی آنجا بودم. من، دانشجوی در حاشیه‌ای که اولی را - با سری بی‌موجون بودا - و دیگری را - شکننده و با نشانه‌هایی از بیماری - تنها در نگاه دوم بود که شناخته بودم، دلم نمی‌خواست که از آنها فاصله بگیرم. و اما از آنجا که در آن روز آفتابی و خنک ماه مارس باد از وزش ایستاده بود، صدای یکی نرم و بم و صدای دیگری روشن و اندکی زیر به گوش‌ام می‌رسید. زیاد صحبت نمی‌کردند. گاه مکث می‌کردند. گاه کیپ هم - گویی بر پایه‌ی تندبسی دو نفره - می‌ایستادند و پس از آن باز فاصله‌ی قانون نانوخته را رعایت می‌کردند. یکی در قسمت غربی شهر سلطان ادبیات - و به همین دلیل بی‌تاج و تخت - محسوب می‌شد و دیگری در بخش شرقی مرجعی بود که سخنانش‌اش برای اثبات هر باوری به کرات و به دلخواه نقل می‌شد. از آنجا که....»

هنگامی که تابستان فرا رسید و این دو تن با فاصله‌ای کوتاه از یک دیگر در گذشتند بر آن شدم که سروده‌هایم را بسوزانم.....»

تنوع نثر و گویش‌های گوناگون که مترجم موفق به انتقال آن شده است، به تعداد داستان‌های کتاب مثال زدنی است.

جالب است بدانیم که متن اصلی کتاب فاقد هر نوع توضیح و پی‌نوشت است و خواننده آلمانی هنگام مطالعه کتاب نیاز مکرر به منابع گوناگون دارد اما مترجم با حوصله و با فرهنگ کتاب با پی‌نوشت‌ها و پیوست‌های مفصل خود که حاصل دو سال کار مداوم و طاقت‌فرسا و دقتی کم‌نظیر است، خواننده فارسی زبان را از این مراجعه‌ها بی‌نیاز کرده است. بدون این توضیحات فهم کتاب با تمام زیبایی‌های متن اصلی و مهارت مترجم تقریباً غیر ممکن است.

Günter Grass

Mein Jahrhundert

unverkäufliches Leseexemplar
nur zum persönlichen Gebrauch
Sperrfrist für Rezensionen: 10. Juli 1999

Steidl

۲۹۶

تا جایی که به زبان آلمانی مربوط می‌شود، باید گفت که ویژه‌گی‌های این زبان و ساختار فلسفی فرهنگ آلمانی آنرا بسار دیرپاب و پیچیده کرده است. با وجود سابقه طولانی روابط سیاسی - اقتصادی و علمی و حضور صدها هزار ایرانی در آلمان، ادبیات معاصر آلمان در مقایسه با ادبیات معاصر کشورهای پیشرفته دیگر و ادبیات امریکای جنوبی تقریباً ناشناخته مانده است. کامران جمالی پیش از این با بازسرایی اشعار ریلکه، گئورگ تراکل، اینگه بورگ باخمن، اریش فرید و..... و به ویژه با ترجمه آثار هاینریش بل و پژوهش در زندگی و آثار او، تسلط خود را در ترجمه شعر و نثر به اثبات رسانده بود. این ترجمه‌های روان توانست بخشی از خلأی را پر کند که عدم شناخت از ادبیات قرن بیستم آلمان بوجود آورده بود. کتاب قرن من در ادامه همین تلاش است. و در همین راستا مترجم کتاب قرن من در پیوست کتاب تحلیلی بر اولین رمان گونتر گراس (طبل حلبی) نوشته است. با این تحلیل خواننده بیشتر با فضای ذهنی و دغدغه‌های نویسنده آشنا می‌شود.

نویسنده در سال پایان جنگ ۱۷ سال داشت، اما چند سال پیش از آن داوطلبانه به سازمان جوانان هیتلری پیوسته بود. گراس در اسارت متفقین به اشتباه وحشتناک خود پی برد و از آن به بعد تبدیل به فردی ضد فاشیست شد. ضد فاشیستی آشتی ناپذیر. طبل حلبی نخستین جلوه بارز این سرسختی بود. طبل حلبی نه تنها ریشه‌های فاشیسم را می‌نماید بلکه با نشان دادن ریشه‌های

«معجزه اقتصادی»، به تئلیت تولید، مصرف و تفریح نیز می‌تازد. در داستان ۱۹۹۵ از کتاب قرن من نیز - که مترجم عنوان فرعی «بی‌آرمانی» را برای آن برگزیده است - این تئلیت به گونه‌ای طنزآمیز به سخره گرفته می‌شود. ناقص الخلقه بودن قهرمان طبل حلبی، بیان‌گر نابهنجار بودن جهان و بی‌عاطفگی او جلوه جهانی است که در آن عواطف نقش چندانی ایفا نمی‌کنند.

شعر معروف «فوک مرگ»، اثر پاول سلان شاعر رومانیایی آلمانی زبان تا بحال توسط مترجمین گوناگونی چه در داخل ایران و چه در آلمان بارها به فارسی برگردانده شده است. غالب این ترجمه‌ها متأسفانه به دلیل مشکلات ترجمه - که در ابتدای این مقاله آورده شد - نارسا هستند. گاه مترجمین محترم آنرا از زبان دومی به فارسی برگردانده‌اند. و در مقایسه با متن اصلی هیچ کدام از این ترجمه‌ها راضی‌کننده نبوده‌اند. مترجم «قرن من» که تعلق خاطری دیرینه به این شاعر دارد با ترجمه مجدد «فوک مرگ» زیباترین و دقیق‌ترین ترجمه این شعر به زبان فارسی را ارائه داده است و با توضیح و تحلیل دقیقی که بر این شعر نوشته، درک آنرا تا حدود زیادی آسان کرده است. چه این شعر یکی از پیچیده‌ترین اشعار معاصر آلمانی است. بدون درک درست آن سه داستان سالهای ۶۸ - ۶۷ - ۶۶ مفهوم واقع نمی‌شوند.

روی هم رفته، خواننده این کتاب، نه فقط با ترجمه بسیار خوب ۱۰۰ داستان از یکی از بزرگترین نویسندگان معاصر آلمان روبرو است. بلکه با پیوست‌ها و پی‌نوشته‌ها بطور دقیق با تاریخ سیاسی و اجتماعی و فرهنگی آلمان در قرن گذشته آشنا می‌شود.

این کتاب در قطع رقعی چاپ شده و ناشر متناسب با ارزش کتاب از هیچ کوششی دریغ نورزیده است. غلط‌های کتاب به نسبت پانصد صفحه بسیار کم است (حدود بیست غلط) امیدوارم که ناشر محترم در چاپ بعدی این غلط‌ها را تصحیح کند.

گونتر گراس که نقاش و مجسمه‌ساز هم هست، برای صد داستان کتاب صد طرح رنگی آفریده است. در متن اصلی همراه هر داستان یک طرح رنگی نیز بی‌چاپ رسیده است. اگرچه فعالیت‌های گراس در زمینه هنرهای تجسمی چندان موفقیت‌آمیز نبوده است و این طراحی‌ها بیشتر متکی به ادبیاتند و نه بر ساختار و زبان هنرهای تجسمی، اما کاش برای شناخت بهتر این هنرمند، چند نمونه موفق از این طراحی‌ها در ترجمه کتاب به چاپ می‌رسید.